

دو معما از میان صد ها معما! (منطق دین)

این دو معما عبارتند از:

اول؛ دلیل اندوه و ماتم بر کسی که شهید پنداشته می شود؛ و دوهم، این سخن که "اگر خدا نخواهد هیچ امری رخ نمی دهد!"

به موضوع اول می پردازم:

معنی شهادت در ادبیات لطیف دینی و بیان شاعرانه ادیبان خداپرست، عاشقانه سفر کردن به سوی خداست. مسلمانان را عقیده بر آن است که شهداء هستی خویش را با نوشیدن خوش به رضاء و داوطلبانه جام شهادت با خدای خویش معامله می کنند. گفته می شود که خداوند در حدود سی بار در قرآن از منزلت والای شهید یاد کرده است. همچنان گفته می شود که با ریختن اولین قطره خون شهید، همه گناهان وی بخشیده می شود. در بخشی از آیت 4 و تمام آیات 5 و 6 سوره محمد می خوانیم که ... وَالَّذِينَ قُتِلُوا فِي سَبِيلِ اللَّهِ فَلَنْ يُضِلَّ أَعْمَالَهُمْ سَيَهْدِيهِمْ وَ يُصَلِّحُ بِأَلْهِمْ وَ يُدْخِلُهُمُ الْجَنَّةَ عَرَفَهَا لَهُمْ. یعنی: ... و کسانی که در راه خدا کشته شدند، خداوند هرگز اعمالشان را از بین نمی برد! 5 - آنان را هدایت نموده و کارشان را اصلاح می کند. 6 - و آن ها را در بهشت که اوصاف آن را برای آنان بازگو کرده وارد می کند.

منزلت شهید نزد خداوند، بنابر احادیثی از پیامبر اسلام که دو تا از آن ها به طور نمونه در اینجا نقل می شود، به قدری است که هر شهید می تواند برای هفتاد نفر از اهل بیت خویش در روز قیامت شفاعت کند؛ حتی که با شناخت نگارنده از دین، فقط و فقط به پیامبر اسلام عنایت شده است. و آنجا که می گوید: شریفترین و بالاترین نوع مردن است (أَشْرَفُ الْمَوْتِ قَتْلُ الشَّهَادَةِ).

چند روزی از محرم و ایام اعزاداری برادران اهل تشیع ما نمی گذرد. امسال مراسم قمه و زنجیر زدن در روز های محرم، آنگونه که در سال های قبل دیده می شد، به نظر نرسید، ولی ما شاهد تعداد زیادی از این برادران خود بودیم که نسبت شهادت امام حسین بی نهایت متأثر بودند و اشک می ریختند و ناآرامی می کردند. در کشورهای مانند ایران و لبنان و عراق، به خصوص در پاکستان این اعزاداری طوری بود که سر و روی تعداد زیادی از انسان ها در خونی که از جراحاتی که به دست خود در بدن خود ایجاد نموده بودند، سرخ شده بود و باز هم خود را با زنجیر و قمه و کیبل هائی که با تیغ های ریش تراشی مجهز شده بودند می زدند و بیشتر از پیش مجروح و خونین می ساختند. حتی اطفال خرد سال خود را می زدند و خون و خون آلود می کردند!

چرا؟ چون حضرت امام حسین و همراهانش در کربلا، کم و بیش هزار و چهار صد سال پیش به دست مخالفان شان به شهادت رسیده بودند و پیروان آن حضرت از روی تکاهل به یاری ایشان نشناختند. قمه زنی، اندوه و ماتم برای کسانی که عاشقانه و به میل و رغبت خود به سوی خدا شتافته اند؛ کسانی که هستی خویش را با خدای شان مشتاقانه معامله کرده اند و به مقام شهادت که بنابر گفته خدا و قرآن و پیامبر و سائر علمای دین والاترین مقام نزد پروردگار است، و برای هر کسی هم میسر نمی شود، چه معنی دارد؟ مگر پیامبر اسلام شهادت امام دوم و سوم برادران شیعه ما را در زمان کودکی ایشان پیش گوئی نکرده بود؟

آره؛ کسی که خود عاشقانه به سوی خدا می شتابد و هستی خویش را با نوشیدن جام شهادت به میل و خوشی خود با خدایش معامله می کند، آیا لازم است برایش ماتم نمود و در شهادتش سوگ گرفت و گریه و ناله سر داد و فغان و وایلا کرد؟ چرا؟ و با چه منطقی؟ و چرا باید آن را مصیبت و فاجعه خواند و با "رخان پر ز خون و سران پر ز گرد" و جامه های دریده به شکوه و شکایت و ناله و فغان و خود آزاری برخاسته و شهر یا کشوری را سیه پوش و عزادار کنیم و...؟ اگر شهید شدن نعمت و احسان و دهش نیکو و خیر است، اگر شهید شدن فنا شدن انسان برای نیل به چشمه نور است، اگر شهید شدن راهی ست برای نزدیک شدن به هستی مطلق، و اگر شهید راه شهادت را آگاهانه به خاطر یک هدف مقدس انتخاب می کند، بجای اندو و ماتم و عزاداری، آیا لازم نیست در روز شهادت شهید جشن گرفته شود؛ آیا بهتر نیست که در این روز که روز موهبت و مهربانی و کرم پروردگار بر شهید است به شادی و سرور و شادمانی پرداخته شود؟

در قرآن آمده است: "به کسانی که در راه خدا کشته می شوند مرده نگوئید." مگر امام حسین و همراهانش در راه خدا کشته نشده اند؟ اگر در راه خدا کشته شده اند، چرا کسانی را که در راه خدا کشته شده اند، مرده می پندارید و برای شان می نالید و می گریید و سوگ می گیرید، درحالی که خدا می گوید آن ها زنده اند؟ چه معنایی در پشت آن پیام دین و این ماتم و شیون و خود آزاری خونین نهفته است؟ بی باوری به پیامبر و قرآن و خدا؟ یا بی باوری به خود؟

از جانبی: وقتی باور به این داریم که مرگ و زندگی انسان ها به دست خداست، چگونه که قرآن می گوید و همه مسلمانان باور دارند، پس یک مسلمان باورمند باید آنچه را که خدا خواسته است با جبین باز و رغبت کامل بپذیرد. دعای "خدایا رضای تو رضای ماست" چه معنی دارد، اگر بعد از مرگی کسی، در آنچه رضای خدا رفته و مطابق خواست و مشیت خدا امری به وقوع پیوسته است، به غوغا و ضجه می پردازیم و به سر و روی خود می زنیم و با وسائل و ذرایع مختلف تمام وجود خویش را خونین و مالین می سازیم؟ ما که می گوئیم رضای خدا رضای ماست؟ یا این است که تفکرات دینی برخی کسانی که رضای خدا را رضای خود می دانند، تنها تظاهر و نمایشی بیش نیست!

موضوع دوم، این نظر است که - چنانچه والی کندز به ارتباط قتل شماری از مردم کندز به دست طالبان نیز بدان اشاره نمود: "اگر خدا نخواهد هیچ امری رخ نمی دهد!" نظر والی کندز، طوری که می دانیم، یک نظر دینی است. نظریه آموخته های قرآن، جهان به فرمان خداست، همه چیز در اختیار خداست، تا خدا نخواهد برگی از درخت نمی افتد، گل و گیاهی نمی روید و پژمرده نمی شود، آفتاب و مهتاب طلوع و غروب نمی کنند، دانه ای سبز نمی شود و جوانه نمی زند، ابری از جایش تکان نمی خورد، ستاره ای در شب و در دل آسمان ها چشمک نمی زند، مادری حامله نمی شود، کودکی نه به دنیا می آید و نه رشد می کند، نه خنده ای وجود دارد و نه گریه ای، نه مستمندی و نه غنی، نه ناتوانی و نه توانگری، نه لایقی و نه نالایقی، نه غمی وجود دارد و نه شادنی، بادی نمی وزد و پرنده ای پرواز نمی کند، نه درختی می جنبد و نه آبی از آب تکان می خورد، خلاصه کلام، مطابق فرمایشات دین همه کارها به دست خداست و در هر کاری هر قدر کوچک و هر قدر بزرگ، هر قدر سبک و هر قدر سنگین مشیت خدا رفته است، جنگ و تباهی و کشتار و فقر و در به دری و محرومیت و بیماری و جفا کردن و جفا کشیدن و عزت و ذلت هم به دست خداست. والی کندز نیز، یک مسلمان متدین و باورمند، مانند کرزی و غنی و طالب و سایر رفقای رنگارنگش، اگر خوب دیده شود، بر طبق همین نظریات دینی می گوید که قتل مردم کندز به فرمان الهی صورت گرفته است؛ و دهن مردم را می بندد. نگارنده هم حرفش را می پذیرد، منتها یک اندیشه موزی و عذاب دهنده وی را سخت می آزارد. و آن این که:

جنگ، قسمی که همه می دانیم، از چهار دهه بدین سو در افغانستان جاری است. از چهار دهه عساکر و ملیشه های کشورهای مختلف در کشور ما هجوم آورده و جنگ های متعدد و وحشتناکی را به راه انداخته اند و تا دل شان خواسته است و می خواهد نفر کشته اند و ویران کرده اند و بدبختی آفریده و آواره ساخته اند و می کشند و... کمونیست های مشهور به خلق و پرچم به کمک عساکر کیوبا، آلمان شرقی وقت، مجارستان، پولند، بلغاریا، تاجکستان، ازبکستان، قزاقستان، قرغزستان، ترکمنستان، روسیه سفید، اوکراین، روس و... از یک طرف، و دسته های بزرگ و کوچک مخلوق غربی ها و عرب ها و مصری ها و پاکستانی و ده ها گروه مسلح و جنگجوی دیگر در سال های هشتاد میلادی از طرف دیگر، و اینک امریکا و چهل و چند کشور غربی و شرقی و گروه هایی به نام مجاهد که عملاً آله دست این ها هستند، همه به میلیون ها افغان را به قتل رسانند و معیوب و معلول ساختند و خاک افغانستان را به اصطلاح در توبره کردند. آیا این همه کشتار هم به فرمان و خواست و مشیت خدا بود و هست؟

وقتی همه چیز نظر به منطق دین و منطق شریعتمداران به فرمان خدا رخ می دهد، که باید بر اساس آموزه های دینی همین طور باشد، پس باید این قتل ها و ویرانی ها نیز به فرمان الهی صورت گرفته باشد، مانند کشتار طالبان در شهر کندز! و اگر چنین است، پس با چه منطق کسانی مانند اسدالله عمرخیل مهاجمان روس و امریکائی و همپیمانان شان را مسبب قتل میلیون ها هموطن ما در جریان جنگ هائی که این ها در کشور ما به راه انداخته اند، می دانند و قاتل و وحشی مهاجم و اشغالگر و چه و چه می نامند؟ مگر گفته نمی شود که بدون فرمان الهی هیچ کاری صورت نمی گیرد؟

کرزی، حامی بزرگ طالبان جنایت پیشه همیشه از امریکائیان شکایت دارد که با حمله های هوایی خویش سبب کشتار بی گناهان می شوند. وقتی همه چیز در دست خداست و هر کاری مطابق به خواست و مشیت خدا عملی می شود، چرا ما باید به قضاوت شما، جناب والی صاحب و قضاوت رفیق بزرگ تان، آقای کرزی در مورد کشتار

افغان ها به دست امریکائی ها و همپیمانان این کشور مهر تأیید بگذاریم؟ آیا چنین امری خلاف دین نیست؟ آیا چنین امری خلاف آنچه خدا گفته است، نیست؟؟

و چرا شما و سائر همزمان شما در مورد کسانی که به دست روس ها و متحدین شان، همچنان به دست امریکائی ها و یاری دهندگان شان در کشور ما کشته می شوند، نمی گوئید که در این کار نیز فرمان الهی رفته است، همه به خواست و به اراده خدا کشته شده اند، و اگر در صندوق آهنی هم پنهان می شدند، کشته می شدند؛ چون فرمان خدا بود؟! و همان گونه که طالب را تبرئه می کنید، این ها را هم تبرئه نمی کنید؟! گفتن این سخن را در این منزلگاه لازمی می دانم که غرض نگارنده تنها و تنها یافتن یک پاسخ برای حل یک معماست، نه دفاع از روس و امریکا؛ یا وکالت و همدلی از/با آن ها؛ یا تأیید این همه کشتار و ویرانی و بدبختی!!

اگر چنین باشد که در قتل یک و نیم تا دو میلیون افغان به دست روس ها و در کشتار مردمان بی شمار به دست امریکائی ها نیز فرمان الهی رفته است، پس به چه دلیل و با کدام انصاف، مسلمانانی مانند کرزی و شما جناب والی کندز روس ها و امریکائی ها را باعث قتل آن ها می دانید و این دو کشور را مستوجب کیفر "بد" به شمار می آورید؟

والی کردن کندز فکر می کند با پیش کشیدن نام خدا می تواند از طالب دفاع کند و دهن مردم را ببندد، زیرا می داند که وقتی نام از خدا و رضای خدا برده شود، هیچ مسلمانی را یارای آن نیست که لب به اعتراض بکشد و طالب را ولو مرتکب هزاران جنایت بسیار شنیع و فجیع و بزرگ شده باشد و ملکی را با خاک یک سان ساخته و هزاران مصیبت دیگر آفریده باشد، چون گویا خواست خدا چنین بوده است، مورد پرسش و مؤاخذه قرار بدهد؛ **حالی که چنین نیست.** اصل این است، از نظر اکثریت قاطع مردم ما، که:

تمام جنایات طی سی و هشت سال گذشته در کشور ما، مستقیم و غیرمستقیم، پیدا و پنهان، تنها به دست یا به اشاره روس ها و امریکائی ها، اعراب، پاکستانی ها و ایرانی ها و دستان دراز این ها، مانند القاعده و طالب و حقانی و تمام احزاب به اصطلاح اسلامی - جهادی صورت پذیرفته است و مسئول همه این جنایات و آدم کشی ها و ویرانی ها تنها و تنها همین ها می باشند. خدا، باز هم تکرار می کنم، به کار انسان ها کاری ندارد، به خصوص به کار ها زشت و پلشت آن ها!

اعتقاد به "مشیت خداوند"، این ترکیب اجباراً تسکین دهنده، برای اولین بار باید فقط برای تسکین آلام بازماندگان مرده ای، که از فرط اندوه با ناشکیبائی و تلخی بی اندازه نسبت به مرگ عزیزی نوحه گری می کردند و به سر و روی می زدند و موی می کنند و آن واقعه را مصیبت عظیمی می دانستند، به وجود آمده باشد.

انسان موجودی است عاطفی، و درعین زمان ناتوان در برابر تحمل سختی ها؛ و هوش کم و قدرت فکری محدود - مخصوصاً آن زمان که انسان در دوران صباوت از نظر پیدایش قرار داشت. مرگ یکی از پدیده هائی است که انسان تا امروز نتوانسته است جلو آن را بگیرد؛ شاید در آینده هم به دلالتی نتواند، یا نخواهد جلو آن را بگیرد. از دست دادن عزیزی هم بی نهایت سخت و دردناک است. راهی برای تسکین این درد لاعلاج در اولین لحظات مرگ بسیار ضروری می نمود. هوشمندان دوران باید طریقی برای تسلی دادن بازماندگان متوفا می یافتند. یکی از راه های موثر، جلب کردن توجه آن ها به خواست یک قدرت مافوق قدرت بشری است که باید همه چیز در ید و در اختیار وی باشد و هیچ امری بدون اراده وی صورت نگیرد و بشر در برابر خواست او ناتوان و درمانده. قدرتی که تن دادن به مشیت و رضایت او سبب خوشی او و سبب خیر و سعادت دنیوی و اخروی بشر می گردد - و دفع کردنی و چاره پذیر نیست. این مفکوره به تدریج بخش عمده ای از باورهای اولیه دین شد، که به مرور زمان گذشته از این که تقویت شد، در سائر عرصه های زندگی انسان ها نیز عمومیت پیدا کرد. سخنان والی کندز در مورد قتل هائی که به دست طالبان رخ داد، از همین مفکوره ناشی می شود، که فقط برای سواستفاده سیاسی و برای آرام ساختن مردم خشمگین از آن کار گرفته است؛ و کار می گیرند. والی کندز با این سخنانش می خواهد مردم معترض و خشمگین را در برابر خدائی که با او هیچ کاری نمی تواند کرد، قرار دهد، در برابر خدائی که نه تنها خالق انسان، که خالق هستی ست، خدائی که قادر مطلق است و همه چیز، به شمول حیات و ممات انسان به دست او قرار دارد و با این سخن (سلاح) آن ها را به کلی بی چاره و خلع سلاح می کند. درحالیکه هر بدی و جنایتی که به دست انسان صورت می گیرد، تنها خود انسان مسئول آن است؛ تنها خود انسان، و تنها انسان باید در برابر آن مستحق مکافات بد باشد، همانگونه که کار خوب انسان دلیلی است برای مکافات خوب!